

بررسی ساختار درونی قدرت در کلیله و دمنه (داستان‌های شیر و گاو و بوف و زاغ)

مریم صادقی گیوی

دانشیار - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

اکرم فرزانه

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

چکیده

قدرت، مفهوم اصلی علم سیاست و تعیین کننده نوع و ارتباطات دستگاه حاکمه است. مفهوم قدرت در ابعاد مختلف و از منظر بسیاری از اندیشمندان بررسی شده است. متون کلاسیک ادبیات فارسی، ظرفیت‌های بسیاری برای بررسی و تحلیل دیدگاه‌ها و اندیشه‌های ادبا از موضوعات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، دینی و ... دارد. از میان این متون، کلیله و دمنه، ظرفیت‌های ویژه‌ای دارد و هر یک از حکایت‌ها و ارتباط میان آنها، بیانگر ایدئولوژی و جهان‌بینی خاصی است. در این پژوهش قصد بر آن است که ساختار قدرت با دو گفتمان متمایز در قالب حکایات کلیله و دمنه تبیین شود: ساختار درونی و ساختار بیرونی. ساختار درونی قدرت، شامل دو بعد ساختار نظام سلسله مراتب و ساختار نظام زبانی است. شاه و وزرا در ساختار نظام سلسله مراتب به عنوان لایه‌های اولیه قدرت در شش محور: (۱) راه‌های دستیابی به قدرت، (۲) عوامل تثبیت، گسترش و حفظ قدرت، (۳) نحوه اعمال قدرت، (۴) آسیب‌شناسی قدرت و (۵) انتصاب وزرا و کارگزاران بررسی می‌شوند. ساختار بیرونی قدرت، شامل «ارتباط رعیت و شاه» و «مخالفتان» می‌شود، که در لایه‌های بعدی قدرت قرار دارند. روش پژوهش تحلیل محتوای کیفی و مبنای نظری مقاله، تلفیقی از آراء سیاست‌نامه‌نویسان اندیشه اسلامی است.

واژگان کلیدی: کلیله و دمنه، ساختار بیرونی قدرت، ساختار درونی قدرت، اندیشه سیاسی اسلام

مقدمه

قدرت از مفاهیم اصلی اندیشه سیاسی است. برای تبیین اندیشه سیاسی باید ابعاد و مؤلفه‌های قدرت حتماً بررسی شود. در این پژوهش با توجه به محتوای کلیله و دمنه دو بعد مهم قدرت که شامل ساختار درونی و ساختار بیرونی است، بررسی می‌شود. منظور از ساختار درونی قدرت، رابطه شاه و درباریان و دولتمردان و وظایف او نسبت به درباریان در انتصاب آنهاست. بنابراین دو عنصر مهم شاه و وزیر در این محور مورد توجه هستند. منظور از ساختار بیرونی، ارتباطات شاه نسبت به رعیت به عنوان کسانی که متابع و مطیع مطلق در برابر او هستند و نیز دشمنان و مخالفان است. با توجه به محتوای کلیله و دمنه ساختار درونی قدرت از نظر سلسله مراتب با مؤلفه‌های زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد: (۱) راه‌های دستیابی به قدرت، (۲) عوامل تثبیت و گسترش قدرت، (۳) نحوه اعمال قدرت، (۴) آسیب‌شناسی قدرت، (۵) انتصاب وزرا و کارگزاران حکومتی. منظور از ساختار بیرونی هم ارتباطات دربار با مردم به عنوان رعیت و مخالفان به عنوان دشمنان دارالاسلام بر سه مبنای سیاسی، اقتصادی و حقوقی (قضایی) است. مبنای چارچوب نظریه پژوهش تلفیقی از نظریات سیاست‌نامه‌نویسان دوره اسلامی چون فارابی، عامری، ماوردی و غزالی است. این پژوهش با روش تحلیل محتوای کیفی به تحلیل ساختار درونی و بیرونی قدرت در محتوای یاد شده با تأکید بر شواهد متن می‌پردازد. جامعه

آماری پژوهش شامل باب اسد و الثور، باب بازجست کار دمنه و باب بومان و زاغان است. کلیله و دمنه دارای ظرفیت‌های فراوانی برای تبیین مبانی اندیشه‌های سیاسی و دینی می‌باشد و هر یک از داستان‌ها و ارتباط میان آنها، بیانگر ایدئولوژی و جهان بینی سیاسی است و محور اساسی آن «قدرت» است که به عنوان مهمترین و اساسی ترین بعد حکومت در آن ردیابی می‌شود. در کلیله و دمنه، قدرت، منشأ و مبدأ تمام اندیشه‌ها و عملکردهای حکومتی است. پادشاه و مشاوران و وزیران او، تمام عوامل و ترفندهای سیاسی را بکار می‌گیرند تا قدرت پادشاه باقی بماند. بنابراین سؤال اصلی پژوهش آن است که ساختار بیرونی و درونی قدرت در کلیله و دمنه چه ابعاد و مؤلفه‌هایی دارد؟

ساختار درونی قدرت

با توجه به محورهای یاد شده در نظام سلسله مراتب ساختار درونی قدرت در دو حوزه اصلی شاه و وزیران بررسی می‌شود.

– شاه: این تفکر که جماعتی تحت فرمان و متابعت فردی که صاحب قدرتی فراگیر و نیرویی وسیع قرار گیرند از زمانی شکل گرفت که مدنیت ایجاد شد. این مدنیت نیاز به ساماندهی و هماهنگی در ساختار زندگی اجتماعی داشت که تنها شاه به عنوان قدرت نهایی سیاسی و اجتماعی در مرکز بحث اندیشه سیاسی نقش اول را ایفا می‌کرد.

۱) مهمترین راههای دستیابی به قدرت شامل دو راه است

– موروثی: شاهان با پشتوانه انتصاب و اعطای مقام سلطنت که از انساب خود از طریق موروثی به آن دست یافته‌اند و از میان سلسله مراتب قدرت، در ساختار درونی قدرت جای گرفته و به حاکمیت می‌رسند. در کلیله و دمنه نیز یکی از راه‌های دستیابی به قدرت، وراثت است که منشی، پادشاهی بهرامشاه را – که هم از شایستگی و هم به طریق موروثی از خاندان غزنویان به قدرت دست یافته است – اینگونه توصیف می‌کند: «نوبت جهانداری به حکم استحقاق، هم از وجه ارث و هم از طریق اکتساب بدو رسانیده و عنان کامگاری و زمام شهریاری به ایالت و سیاست او تفویض کرده و عزایم پادشاهانه را به امداد فتح مبین و تواتر نصر عزیز موید گردانیده» (کلیله و دمنه، ۱۳۸۲: ۹ و ۸)

– اکتسابی: قدرت گاهی به نحو اکتسابی و غالباً از طریق تغلب و زور و سلطه بر خواص، عوام، لشکری و رعیت به دست می‌آید. در کلیله و دمنه، دولت قاهره بهرامشاه همانند ملوک اسلاف خویش با فتوحاتی که به نام گسترش اسلام در حکومت غزنویان به دست می‌آورد، عنان پادشاهی را با تغلب و زور در دست گرفت و به قدرت شهریاری در خاندان غزنویان قوام بخشید. «بدین دو فتح با نام که به فضل ایزد تعالی و فر دولت قاهره، لازالت ثابتة الاوتاد راسیه الاطواد، تیسیر پذیرفت، نظام کارهای حضرت و ناحیت به قرار معهود و رسم مألوف باز رفت، و برقاعده درست و سنن راست اطراد و استمرار یافت و تمامی مفسدان اطراف دم درکشیدند و سر به خط آوردند و دل‌های خواص و عوام و لشکری و رعیت برطاعت و عبودیت بیارامید و نفاذ اوامر پادشاهانه از همه وجوه حاصل آمد و حشمت ملک و هیبت پادشاهی در ضمائر دوستان و دشمنان قرار گرفت و ذکر آن در آفاق و اقطار عالم شایع و مبسوط گشت.» (همان، ۱۰) و در جایی دیگر، «دمنه گفت: اصحاب سلطان و اسلاف ایشان همیشه این مراتب منظور نداشته‌اند بلکه به تدریج و ترتیب و جدّ و جهد آن درجات یافته‌اند.» (همان، ۶۵) عوامل تثبیت، گسترش و حفظ قدرت

– مشروعیت (کسب شده از طریق فره ایزدی): از آنجایی که انواع حکومت برای پذیرفته شدن نیاز به مشروعیت دارند، تعریف آن در ابتدای بحث ما را در بسیاری از مفاهیم یاری می‌رساند؛ «مشروعیت توجیهی از حاکمیت است، یعنی توجیهی از حق فرمان دادن و اطاعت کردن. قدرت هنگامی مشروعیت پیدا می‌کند که فرمان و اطاعت، توأم با حق

و حقانیت تلقی شود. زیرا قدرت در ذات خود متضمن نابرابری است و در میان نابرابری های انسانی، هیچ یک به اندازه نابرابری ناشی از قدرت و حاکمیت نیازمند توجیه خود نمی باشد. مشروعیت پاسخی به این پرسش است که به چه دلیل عده ای از انسان ها حق فرمانروایی دارند و دیگران وظیفه اطاعت...» (فیرحی، ۱۳۸۱: ۲۰) در میان آراء نظریه پردازان مسلمان، «حکومتی مشروع می باشد که مشروعیت خود را از تأییدات الهی گرفته باشد که همان فرّه ایزدی است. توسل به اندیشه فرّه به عنوان مبنای مشروعیت بیانگر این معناست که ایزدان، فرمانروایان عالم، فرمانروایی زمینی را به کسی می دهند که خود برگزیده اند.» (پولادی، ۱۳۸۷: ۳۱) نیروی فرّه مندی شاه، پایگاه مشروعیت و قدرت و عدالت او را مستحکم تر می نماید، زیرا «فرّه، تنها توجیهی شرعی برای کسب قدرت شاه و در واقع تمثیلی است برای استحقاق عنوان شہریاری که مشروعیت نظام های سیاسی و اندیشه سیاسی شاه را قوام می بخشید.» (رضایی راد: ۲۹۸) بنابراین مشروعیتی که از طریق فرّه ایزدی کسب می شود، لازمه استمرار قدرت شاه به عنوان یکی از مؤلفه های قدرت درونی است. در باب بومان و زاغان، زاغان به دلیل امیر گردانیدن بوم بر خویشتن جماعت مرغان را مذمت می کنند، و آشکارا پادشاه را «سایه آفریدگار» معرفی می کنند: «بوم را مکر و غدر و خدیعت با این خصال نامحمود که یاد کردم جمع است و هیچ عیب، ملوک را چون غدر و بی قولی نیست که ایشان سایه آفریدگارند، عزّ اسمه، در زمین و عالم بی آفتاب عدل ایشان نور ندهد، و احکام ایشان در دماء و فروج و جان و مال رعایا نافذ باشد.» (همان، ۲۰۵)^۱ بنابراین، پادشاهان، جانشین خداوند بر روی زمین هستند که به دلیل مقام والایشان، از عنایات ویژه ای در نزد خداوند برخوردارند و همچنین فرامین ایشان در نزد رعیت مورد فرمانبرداری و اطاعت قرار می گیرد.

– مشروعیت عامل اقتدار و تغلب شاه است: «در حقیقت اصلی ترین بنیان حکومت در ایران باستان قدرت است. آن چه که کسب و بقای شہریاری را به واقع تضمین می کرد اقتدار و نیروی آمریت بود. آمریت، کسب دلیری و فراگیری فنون حکومت است.» (رضایی راد: ۲۸۴) بنابراین «مشروعیت، حقانیت و قانونی بودن است، یعنی توجیه عقلی اعمال قدرت حاکم و اینکه حاکم برای اعمال قدرت خود چه مجوزی دارد و مردم چه توجیه عقلی برای اطاعت از حاکم ارائه می کنند. (کدیور، ۱۳۷۷: ۴۳) در کلیله و دمنه صفاتی که مبین اقتدار شاه باشد فراوان به چشم می خورد، از جمله: «استیلا و اقتحام و تسلط و اقدام شیر مقرر است.» (همان، ۱۱۰) و در جایی دیگر «ملک را، بحمدالله و منّه، اصالت و اصابت تدبیر باشکوه و شوکت و مهابت و شجاعت جمع است.» (همان، ۲۳۵)^۲ از مهمترین و نیرومندترین عوامل حفظ، تثبیت و گسترش قدرت، تغلب است. به عبارتی دیگر شاه متغلب با استفاده از زور «که وسیله رایج فعالیت سیاسی عادی برای تأمین امنیت بیرونی و حفظ تفاهم درونی است» (فروند، ۱۵۵) به حفظ قدرت خود می پردازد. در میان بنیانگذارانی که در امر حکومت برای ایجاد زمینه قدرت یا راههای دستیابی به آن و یا برای از بین بردن فتنه ای تلاش می کردند، تغلب و زور بهترین ابزار، جهت تنفیذ آن تلقی می شد. بنابراین مردم از او راضی بوده و او را شایسته پادشاهی نمی دانستند و از حکومت او به عنوان حکومت و پادشاهی متغلب یاد می کردند و چنین حکومتی برای آنها مشروعیت نداشت، زیرا تغلب «قدرتی است که در شخص شاه جلوه گر است و همه چیز بر محور خواست و تصمیم او می گردد و بالاتر از اراده او اراده ای نیست و او در برابر هیچ کس جز خدا مسئولیتی ندارد که طبعاً از این باب، کار او به جهان دیگر منتقل می شود، بلکه همه تکلیفها متوجه مردم است که باید تسلیم شاه باشند و از هیچ اطاعتی فرو نگذارند. قدرتی که همه مشروعیت و حقانیت و فضیلت خود را مرهون شمشیر است هیچ چیز جز شمشیر نمی تواند آن را تهدید کند. وقتی راه هر گونه اعتراض مشروع بسته شد، راهی جز معارضه با شمشیر باقی نمی

۱. ر. ک به منشی صفحه ۴

۲. ر. ک به منشی صفحه ۱۰۵

ماند.» (خاتمی، ۱۳۷۹: ۳۴۷ و ۳۴۸) در کلیله و دمنه بارها صحبت از قدرت مطلق شیر و مطیع مطلق بودن زیردستان به چشم می‌خورد و این نشان از نوع حکومت تغلب در این نظام حکومتی است، به طوری که اجرای احکام نه به مدارا و رفق بلکه بر اساس جباریت انجام می‌شد. «جهان داری را منزلت شریف و درجت عالی است... و در ضبط و حفظ آن جدّ و مبالغت باید نمود و حالی به صواب آن لایق تر که درکارها غفلت کم رود و مهمّات را خوار شمرده نیاید، که بقای ملک و استقامت دولت، بی حزم کامل و عدل شامل و رای راست و شمشیر تیز ممکن نباشد.» (همان، ۲۳۶) «به هیچ تأویل حلاوت عبادت را آن اثر نتواند بود که مهابت شمشیر را، و اگر این مصلحت بر این سیاق رعایت نیافتی نظام کارها گسسته گشتی، و اختلاف کلمه از میان امت پیدا آمدی، و چنانکه در طباع مرکب است هر کسی به رای خویش در مهمات اسلام مداخلت کردی، و اصول شرعی و قوانین دینی مختل و مهمل گشتی، و عمر بن الخطاب می‌گوید: مایزع السلطان اکثر مما یزع القرآن.» (همان، ۴) بنابراین زور و سلطه عامل راندن احکام حکومتی و سیاسی و به طور کلی امور کشورداری محسوب می‌شد، به طوری که خودکامگی شاهی در آن دوران جواز و شناسنامه دینی و اسلامی پیدا کرد و از دین اسلام جز نامی و عنوانی تشریفاتی بر حکومت و امیریشان باقی نماند. «چه بیان شرایع به کتاب تواند بود و، تقدیم ابواب عدل و انصاف به ترازو و حساب و، تنفیذ این معانی به شمشیر.» و در جایی دیگر: «مصلح دین بی شکوه پادشاهان اسلام نامرعی است، و نشاندن آتش فتنه بی مهابت شمشیر آبدار متعذر.» (همان، ۵) خودخواهی و زور آنچنان در میان پادشاهان جایگیر شده بود که نه تنها مال و دارایی و طبقه اجتماعی و محرومیت‌ها و مزایا و ... در دست قدرت پادشاه بود که جان آنها نیز در گرو فرمان شاه بود. «بقای کافه و حوش به دوام عمر ملک باز بسته است.» (نوع حکومت تغلب) (همان، ۸۹) شیر درباره شنبزه به دمنه می‌گوید: «او طعمه من است و مادّت حرکت او از گیاه است و مدد قوت من از گوشت.» (همان، ۹۷) (یعنی شیر گوشتخوار و نیرومند است ولی گاو گیاهخوار و ضعیف). قدرتی که در شاه می‌توان سراغ گرفت ناشی از نیرو و قوت و زورمندی است که یا بر اثر الگوبرداری و دریافتی است که از پیشینیان زورگوی آنها به ازت رسیده است و یا ابزارهای زور (همچون شمشیر و سلاح و پول به عنوان تطمیع و...) و یا دین. دین، پایدارترین و دلپذیرترین نوع قدرت سلطان می‌باشد که بنیان حکومت زور و تغلب به هیچ وجه بر مبنای دین نیست، بلکه همان فرصت طلبی‌ها و حيله‌ها و نیرنگ‌هایی است که در موقعیت خاصی نصیب آنها شده است و هدفی جز لذت جویی، خودخواهی، زیاده‌خواهی، ثروت اندوزی و ... ندارد و نیز ثمره ای جز به بردگی گرفتن جسم و روح رعیت ندارد. بنابراین پرداختن به این روش‌ها در امور مملکت داری که در نهایت به زور و سلطه و غلبه ختم می‌شود دوامی نداشته و بسیار زودتر از آنکه حتی به از بین رفتن آن فکر کنند آن را از دست خواهند داد چرا که «پیامبر(ص) فرمود: «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» که ملک با کفر بپاید و با ستم نپاید. ارجح دانستن عدل بر دین از روی اهمّاتی است که باید در انتظام کار رعایا صورت گیرد و توجیه نظری این امر این است که عدل گستری خود برخواسته از تأییدات الهی است.» (قادری، ۱۲۸ و ۱۲۹)

۳- نحوه اعمال قدرت

«اعمال قدرت یک تقسیم اجتماعی میان حاکمان و حکومت شوندگان به وجود می‌آورد. به عبارتی دیگر، اعمال قدرت به ارتباطی متناقض نیاز دارد: از یک سو تأیید و پذیرش متقابل که عامل وحدت و انسجام، قبول مشروعیت و یا اتحاد میان طرفداران آن است و از سوی دیگر، تضاد آشتی ناپذیری که در نفی‌ها، خشونت‌های یک‌جانبه و اعمال زور به چشم می‌خورد.» (ریویر، نفل به تلخیص، ۱۳۸۶: ۳۰-۵۷) نحوه اعمال قدرت در حکومت تأثیر بسزایی در انسجام یا از هم پاشیدگی قدرت درونی حاکمان دارد. به همین علت قدرت در نزد سیاستمداران به عناوین مختلف بر مردم اعمال

می گردد. اساس کار ما در این بخش سه محور توجیه و تبیین، تهدید و تطمیع می باشد که هر کدام از آنها را جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم.

-**توجیه و تبیین:** تقدیر گرایی سومین ویژگی عمده سلطنت در دوره اسلامی است. اندیشمندان دوره میانه، سلطنت را تقدیر الهی می دانستند که تحقق آن از تدبیر بشر خارج بوده است و ناشی از مشیت و اراده خداوند بود. تقدیر گرایی به نوعی توجیه در نحوه اعمال قدرت است. در کلیله و دمنه می خوانیم: « چون طبع اجل صفرا تیز کرد و دیوانه وار روی به کسی آورد از زن گسستن فایده حاصل نیاید و هیچ عاقل دل در دفع آن نبندد» (همان، ۱۱۲)

-**تهدید:** یکی دیگر از راه های اعمال قدرت تهدید است که گاهی اوقات منجر به شکنجه یا مرگ و زندانی شدن فرد می شود. برای آنکه دمنه به شاه نشان دهد که گاو ترسی ندارد و فقط بانگ او پر هیبت است به نزد شنزبه می رود و برای اعمال قدرت شاه از تهدید بهره گیری می کند تا بتواند از این طریق گاو را به نزد شیر ببرد. بنابراین این راه موجب تحریک شنزبه در تصمیم گیری برای رفتن نزد شیر می شود. « دمنه گفت: مرا شیر فرستاده است و فرموده که ترا به نزدیک او برم و مثال داده که اگر مسارعت نمائی امانی دهم بر تقصیری که تا این غایت روا داشته ای و از خدمت و دیدار او تقاعد نموده و اگر توقفی کنی بالقور بازگردم و آنچه رفته باشد باز نمایم.» (همان، ۷۳) در باب بوف و زاغ حمله ناگهانی از سوی ملک بومان بر زاغان نحوه اعمال قدرت از راه تهدید بود که ضرب شستی برای حملات بعدی و از بین بردن کامل زاغان باشد که پیامد این تهدید مرگ تعدادی از زاغان بود که تحت اعمال قدرت بومان قرار گرفتند. « شبی ملک بومان به سبب دشمنیگی که میان بوم و زاغ است بیرون آمد و به طریق شیخون بر زاغان زد و کام تمام براند و مظفر و منصور و موید و مسرور بازگشت.» (همان، ۱۹۲ و ۱۹۳)

-**تطمیع:** «مالکیت موجب دستیابی به رایجترین شکل اعمال قدرت می شود که عبارت است از خریدن انقیاد بی واسطه یک تن نسبت به دیگری.» (گالبرایت، ۱۳۸۹: ۴۷) دمنه با به طمع انداختن روزبه (دوست کلیله) بابت اطلاعاتی که از دربار شاه و فضات دادگاه و تمامی آنچه که میان شاه و تصمیمات مشاوران حکومتی می گذشت می خواست، سهم کلیله را که در دفینه ای که برای خودش و کلیله بود به او داد تا از آن اخبار مطلع گردد. او با تطمیع، توانست به تأمل بیشتری در دفاع از خود مقابل تصمیمات آنها بپردازد. بنابراین دمنه، این گونه، بر شرایط پیش آمده بر روزبه اعمال قدرت می کند تا به مقاصد خود دست یابد. « آنگاه دمنه او را گفت: فلان جای از آن من و کلیله دفینه ای است، اگر رنجی برگیری و آن را بیاری سعی تو مشکوری باشد. روزبه بر حکم نشان او برفت و آن بیاورد. دمنه نصیب خویش برگرفت و حصه کلیله به روزبه داد و وصایت نمود که پیوسته پیش ملک باشد و از آنچه در باب وی رود تسمی می کند او را می آگاهاند. روزبه تیمار آن نکته تا روز قیامت وفات دمنه می داشت.» (همان، ۱۴۹)

۴- آسیب شناسی قدرت

هرگاه تصور جامعه نسبت به حکومت، تصویری مثبت و در جهت تأیید ریاست موجود باشد، نشانه ثبات و وجود اصلاح در جامعه است و اگر پندار عمومی نسبت به ریاست، پنداری منفی و بر ضد ریاست موجود باشد نشانه زوال سیاست است.» (فریدونی، همان، ۸۹) پس هرگاه رضایت از جامعه بی رنگ و نامحسوس باشد و عموماً از حکومت و عوامل آن کوتاهی و کم کاری ببینند، زمینه های از بین رفتن حکومت مهیا می شود. اگر زمانی شرایط زوال حکومتی مهیا شد منشأ آن را در زور و تغلبی باید جست که در نزد رؤسای قدرت طلب قرار دارد. در حکومت، آفاتی هم از جانب شخص و هم روزگار به عنوان تهدید بر قدرت شاه و مملکت رو می آورد که اگر به موقع و با تدبیر صحیح با آن برخورد نشود آسیب پذیری جدی و مهلکی را هم بر ساختار درونی قدرت و هم بر ساختار بیرونی قدرت که مشروعیت

آن با رضایت رعیت است، وارد می‌سازد. در کلیله و دمنه ۹ عاملی که قدرت را تهدید می‌کند از زبان شیر تحت عنوان آفات ملک بیان شده است. « آفت ملک شش چیز است: حرمان و فتنه و هوا و خلاف روزگار و تنگ خویی و نادانی. حرمان آنست که نیک خواهان را از خود محروم گردند و اهل رای و تجربت را نومید فروگذارند؛ فتنه آنکه جنگهای ناپیوسان و کارهای نااندیشیده حادث گردد و شمشیرهای مخالف از نیام برآید؛ هوا مولع بودن به زنان و شکار و سماع و شراب و امثال آن؛ خلاف روزگار وبا و قحط و غرق و حرق و آنچه بدین ماند؛ تنگ خویی افراط خشم و کراهیت و غلو در عقوبت و سیاست؛ نادانی تقدیم نمودن ملامت در مواضع مخاصمت و به کار داشتن مناقشت به جای مجاملت. » (همان، ۸۰ و ۸۱) که از میان آفات گفته شده به جز خلاف روزگار، تمامی آفات از خود شاه ناشی می‌شود که اگر به آنها توجه نشود و مورد اصلاح قرار نگیرد زمینه برای زوال پادشاهی فراهم است. در کلیله و دمنه مواردی دیگر از آسیب شناسی قدرت به چشم می‌خورد که بعد از آن شش آفت بیان می‌شود، ۷- **اظهار عجز**. « صواب نمی‌بینم ملک را اظهار عجز، که آن مقدمه هلاک و داعی ضیاع ملک و نفس است، هر که تن بدان در داد درهای خیر بر وی بسته گردد و در طریق حیلت او سدهای قوی پیدا آید. » (همان، ۱۹۸) ۸- **همرتبگی زبردستان با شاه**. هنگامی که شاه نزدیکان را زیاد به خود نزدیک کند و بسیاری از کارها را به آنان بسپارد و دستشان را در انجام امور باز گذارد و به آنان بهای زیاد دهد، آسیب پذیر می‌شود. اگر شاه از این کار دست برندارد و به کنترل اعمال آنها نپردازد، قدرت را از دست رفته و عرصه را بر خود تنگ بداند، زیرا کسی که در دربار جولان زیادی دیده باشد بر اثر خود بزرگ بینی متکبر شده و فتنه ای در درون آن بوجود می‌آید که نابودی قدرت و شوکت و جایگاه شاه را در پی دارد. از نظر دمنه، شنزبه از ساختار بیرونی وارد دربار و نزدیک شیر می‌شود و این نزدیکی توقع او را بالاتر برده و دچار غرور می‌کند و کم کم خود را جای شاه فرض کرده که این زمینه ای برای از دست رفتن قدرت شاه می‌شود. « ملک در اکرام آن کافر نعمت غدار افراط نمود و در حرمت و نفاذ امر که از خصایص ملک است او را نظیر نفس خویش گردانید و دست او در امر و نهی و حل و عقد گشاده و مطلق کرد، تا دیو فتنه در دل او بیضه نهاد و هوای عصیان از سر او بادخانه ای ساخت. » (همان، ۸۹) از آنجایی که شنزبه در نظر دمنه بیگانه و خارج از ساختار درونی قدرت بود اما به محض آشنایی با شیر در مقام والایی جای گرفته بود و در خرد و عقل و قوت و زور توانا بود نمی‌توانست به راحتی او را از میان بردارد، بنابراین دمنه، از غفلت گاو و فریفتگی که در دوستی با دمنه بوجود آمد، سوء استفاده نموده و توطئه ای می‌چیند و او را در نزد شیر دشمنی خارجی جلوه می‌دهد که قصد قدرت طلبی و جایگیری مقام سلطنت را دارد. بنابراین دمنه، گاو را در نزد شیر به تهدیدی علیه قدرت شاه و مملکت تبدیل می‌کند که به محض یافتن فرصتی مناسب، بر او چیره شده و مقام سلطنت را بدست می‌آورد. « دمنه گفت: شنزبه بر مقدمان لشکر خلوتها کرده است و هریک را به نوعی استمالت نموده و گفته که « شیر را آزمودم و اندازه زور و قوت او معلوم کرد و رای و مکیدت او بدانست و در هر یک خللی تمام و ضعفی شایع دیدم. دمنه برای از میان برداشتن گاو، شیر را به تعجیل توصیه می‌کند زیرا گاو تهدیدی جدی برای قدرت شاه می‌باشد که اگر زودتر تصمیم نگیرد شیر در مقام شاهی و مملکت داری قدرت خویش را از دست داده و آن را به گاو تقدیم می‌کند و جای برای جبران آن باقی نمی‌ماند. » پادشاه کامگار آن باشد که تدبیر کارها پیش از فوت فرصت و عدم مکنت بفرماید و ضربت شمشیر آب دارش خاک از زاد و بود دشمن برآرد و شعله عزم جهان سوزش دود از خان و مان خصم به آسمان برساند. » (همان، ۹۳ و ۹۲)^۳ شاه برای آنکه از خیانت کارگزاران و مشاوران خود در امان باشد تا به دشمنان او میل نکنند و یا تبدیل به دشمن نشوند، باید: « خدمتگاران را از عاطفت و کرامت خویش چنان محروم ندارد که یکبارگی نومید گردند و به دشمنان او میل کنند، و چندان نعمت و غنیت ندهد که به زودی توانگر

شوند و هوس فضول به خاطر ایشان راه جوید، و « ان من شیء الاً عندنا خزائنه و ما ننزله الاً بقدر معلوم» تا همیشه میان خوف و رجا روزگار می گذرانند، نه دلیری نومیدی بر ایشان صحبت کند و نه طغیان استغنا بدیشان راه جوید" ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی." بیاید شناخت ملک را که از کژ مزاج هرگز راستی نیاید و بدسیرت مذموم طریقت را، به تکلیف و تکلف بر اخلاق مرضی و راه راست آشنا نتوان کرد. و کل اناء بالذی فیه یرشح، کز کوزه همان برون تراود که دروست. (همان، ۹۵) البته شنزبه با آنکه در ساختار بیرونی قدرت قرار دارد اما به جهت غفلتی که دچار آن شده است و مکرری که دمنه به کار می برد وارد ساختار درونی قدرت شده و دیگر چاره ای جز دوام آوردن در درون قدرت و حمایت از سیاست های حکومت ندارد زیرا هر یک از افراد به محض ورود به ساختار حکومتی دیگر قادر به خروج از آن نیستند مگر با تهدید و زندان و نهایتاً مرگ که البته شنزبه نمونه ای از قربانیان ساختار بیرونی قدرت بود که به محض ورود به ساختار درونی قدرت به آن مبتلا شد. ۹- **خودخواهی، غرور و تکبر و عدم مشورت:** از منظر غزالی شاه باید بر غرور خویش چیره شود و تکبر نکند زیرا تکبر مایه خشم گرفتن و انتقام کشیدن است. به عبارتی دیگر « اگر پادشاه به شکوه و قدرت خویش مغرور شود و تنها به دانش خود بسنده کند و از مشورت و همکاری با دیگران خودداری نماید قدرتش را از دست خواهد داد.» (لمبتون، نقل به تلخیص، ۳۱۸-۳۱۲) « سیرت و سریرت ملک بومان در بزم و رزم که بنای کار او برقاعده خویشتن بینی و بطر و فخر و کبر نه در موضع دیدم، با این همه عجز ظاهر و ضعف غالب، از فضیلت رای راست محروم و از مزیت اندیشه به صواب بی نصیب و تمامی اتباع از این جنس» (همان، ۲۳۵) شکست سیاسی بومان که ناشی از تکبر و غرور شاه و عدم مشورت با کاردانان و پندناپذیری از خیرخواهی چون وزیر اول بود، ارمغانی بود که نتیجه ای جز زوال حکومت و پادشاهی آنان نداشت. از غفلت هایی که در پادشاهی سبب نابودی و زوال می گردد عدم خردورزی، نشنیدن سخن ناصحان و نپوشاندن اسرار از غیر خود است که این اوصاف در میان شاه و وزرای بومان بود و زمینه ساز توطئه زاغان و پیروزی آنها شد. « در میان ایشان هیچ زیرکی ندیدم، مگر آنکه به کشتن من اشارت می کرد و ایشان رای او را ضعیف می پنداشتند، و نصایح او را به سمع قبول اصفا نفرمودند و این قدر تأمل نکردند که من در میان قوم خویش منزلت شریف داشتم و به اندک خردی موسوم بودم، ناگاه مکرری اندیشم و فرصت غدیری یابم. نه به عقل خویش این بدانستند و نه از ناصحان قبول کردند و نه اسرار خود از من بپوشیدند.» (همان، ۲۲۹) کوچک انگاشتن دشمن و از دست دادن فرصت از مواردی است که باعث نابودی می شود زیرا در هر زمانی که دشمن کوچک انگاشته شود فرصت برای استفاده از موقعیت برای آنها که خود را موفق و پیروز فرض می کنند از دست می رود، در حالی که از آن طرف فرصت برای دشمن فراهم می شود که خود را از همه لحاظ مجهز کند تا غلبه پیدا کند.» هرکه فرصتی فایده گرداند بار دیگر بران قادر نشود و پشیمانی سود ندارد؛ هرکه دشمن را ضعیف و تنها دید و درویش و تهی دست یافت و خویشتن را ازو باز نرھاند بیش مجال نیابد و هرگز دران نرسد و دشمن چون از آن ورطه بجزست قوت گیرد و عدت سازد و به همه حال فرصتی جوید و بلایی رساند.» (همان، ۲۱۳) در ناتوانی پادشاه در اداره مملکت و از بین رفتن قدرت او همان بس که عدم آینده نگری و غفلت کردن را در امور پیش گیرد و هنگام شکست به دنبال مقصّر بگردد. « عاجز تر ملوک آنست که از عواقب کارها غافل باشد و مهمات ملک را خوار دارد و هرگاه که حادثه بزرگ افتد و کار دشوار پیش آید موضع حزم و احتیاط را مهمل گذارد، چون فرصت فایده شود و خصم استیلا یافت نزدیکان خود را متهم گرداند و به هر یک حوالت کردن گیرد.» (همان، ۹۶)

۵- انتخاب اصلح و شایسته وزرا و مشاوران حکومتی و مشورت با آنان

وزرا و مشاوران حکومتی از جایگاه و مرتبه ای ویژه در دستگاه حکومتی برخوردار اند، بنابراین این طبقه باید دارای شرایط خاصی باشند تا بتوانند مورد پسند شاه واقع شده و به خدمت پردازند و در همین ارتباط نیز شاه نسبت به انتخاب آنها و تمایزشان از دیگران، دارای وظایفی است. یکی از محورهای اساسی وظایف سیاستمدار از منظر عامری « شیوه‌ها و راه‌های اعمال سیاست در مورد رعیت، چون گزینش کارگزاران، انتخاب وزیر و مشاور و ... است.» (خاتمی، همان، ۲۵۸) که در کلیله و دمنه از نمونه‌های زیادی سخن رفته است: «چاره نیست ملوک را از مستشار معتمد و گنجور امین که خزانه اسرار پیش وی بگشایند و گنج رازها به امانت و مناصحت وی سپارند و از او در امضای عزایم معونت طلبند، که رجحان دارد به اشارت او فواید بیند، چنانکه نور چراغ به مادّت روغن و فروغ آتش به مدد هیزم. و هرکه را متانت رای و مظاهر کفات جمع شد بدین پای ظفر گیرد بدان دست خطر بندد.» (همان، ۱۹۹). البته به دلیل آنکه وزرا و مشاوران حکومتی در نظام سلسله مراتب از دیگر مؤلفه‌های ساختار درونی قدرت به شمار می‌روند و اقتدار آنها در اجرای امور، لازمه تثبیت، گسترش و حفظ قدرت در اداره حکومت است به همین منظور: «نشاید که پادشاه خردمندان را به خمول اسلاف فروگذارد و بی هنران را به وسایل موروث، بی هنر مکتسب، اصطناع فرماید بل که تربیت پادشاه بر قدر منفعت باید که در صلاح ملک از هریک بیند، چه اگر بی هنران خدمت اسلاف را وسیلت سعادت سازند خلل به کارها راه یابد و اهل هنر ضایع مانند و هیچ کس به مردم از ذات او نزدیک تر نیست.» (همان، ۶۹) که در واقع: «انبوهی یاران که دوربین و کردان نباشند عین مضرت است و نفاذ کار با اهل بصیرت و فهم تواند بود نه به انبوهی انصار و اعوان.» (همان، ۶۹) بنابراین: «یکی از دلایل و زمینه‌های اصلی قوام و استواری در عمل سیاسی، بهره‌گیری سیاستمداران از مشورت و مشاوران دارای حکمت و خرد سیاسی است.» (فریدونی، همان، ۱۱۹) به همین منظور پادشاه در انتخاب وزرا و خدمتکاران و مشاوران حکومتی باید دقت کند، زیرا در اداره امور به آنها نیاز دارد اما یافتن آنها بسیار مشکل است زیرا مخلصان نادرند و موقعیت‌های هر یک حساس و کفایت هر کدام به بصیرت بالایی نیاز دارد تا کارهای مملکت به خوبی انجام پذیرد، بنابراین اگر پادشاه کسی را یافت که بتوان به او اعتماد کرد باید از کفایت او در امور بهره‌برد و از او مدد گیرد. زیرا «پادشاه کامگار آن باشد که تدبیر کارها پیش از فوت فرصت و عدم مکنّت بفرماید، و ضربت شمشیر آب دارش خاک از زاد و بود دشمن برآرد، و شعله عزم جهان سوزش دود از خان و مان خصم باآسمان برساند.» (همان، ۹۲ و ۹۳) بنابراین یکی از دلایل و زمینه‌های اصلی قوام و استواری در عمل سیاسی، بهره‌گیری سیاستمداران از مشورت و مشاوران دارای حکمت و خرد سیاسی است. «سرمایه ظفر و نصرت و عمدۀ اقبال و سعادت حزم است، اول الحزم المشوره. و بدین استشارات که ملک فرمود و خدمتگاران را در این مهم محرم داشت دلیل حزم و ثبات و برهان خرد و وقار او هرچه ظاهر تر گشت. هرکجا حزم تو فرود آید برکشد امن حصنهای حصین و پوشیده‌نماند که مشاورت بر، انداختن رایهاست، و رای راست به تکرار نظر و تحصین سرّ حاصل آید.» (همان، ۱۹۸) از ثمره‌های کاربردی مشورت، عزم راسخ بر انجام عمل است که آن نیز به نوبه خود یکی از ضرورت‌های تدبیرگری سیاسی است. اهمیت مشورت برای ملوک، قوام دادن به رأی و نظر خویش با استفاده از مشورت است. «پادشاهان را به رای ناصحان آن اغراض حاصل آید که به عدت بسیار و لشکر انبوه ممکن نباشد و رای ملوک به مشورت وزیران ناصح زیادت نور گیرد، چنانکه آب دریا را به مدد جویها مادّت حاصل آید.» (همان، ۱۹۷) ماوردی به نقل از بزرگمهر می‌گوید: اگر در سیاست ورزی که عمدۀ هدف آن، حل مشکلات اجتماعی افراد است مقوله مشورت در امر سیاست به کار گرفته شود سیاست مسیر رشد و صواب را طی خواهد کرد و از مسیر ضلالت و کج روی‌ها مصون و یا حداقل درصد خطای عمل سیاسی حاکمان کمتر خواهد شد. «المستشار مؤتمن، خردمند در مشورت

اگر چه از دشمن چیزی پرسد شرط نصیحت فرو نگذارد خاصه در کاری که نفع آن بدو بازگردد.» (همان، ۸۳)^۴ بنابراین مشورت در سیاست مداری و تدبیر امور مملکت دارای اهمیت ویژه ای است که موجب ثبات و حفظ و گسترش قدرت در ساختار درونی و بیرونی نظام حکومتی می شود.

استفاده از تمامی توانمندی‌ها و بهره‌گیری از وزرا و مشاورین حکومتی: کفایت و کاردانی وزرا و مشاوران حکومتی و تأثیر آنها در هرم قدرت شاه به عنوان نزدیکان و درباریان، یکی از مهمترین مؤلفه‌های حفظ، تثبیت و گسترش قدرت شاه محسوب می شوند. بهره‌گیری از صفات بی نظیر شاه، چون خرد، حلم و دانایی و وجود وزیری حکیم و خیرخواه که مجرب است، منجر به موفقیت و پیروزی شاه و شکست بدخواهان و توسعه و گسترش حاکمیت و دوام و ثبات قدرت و مملکت می گردد. در توانمندی وزرا و مشاوران حکومتی همان بس که نیاز شاه در امور مختلف با راهنمایی و تزریق تیزهوشی‌ها و دوراندیشی‌ها در تصمیمات، او را به بهترین نتیجه رهنمون شده و ثبات و دوام قدرت را برای او به ارمغان می آورد. بنابراین شاه برای تثبیت استحکام و اقتدار در ساختار درونی قدرت در عرصه سیاست داخلی و خارجی باید بتواند در مقابل دشمنان و منتقدان خویش که خارج از ساختار قدرت قرار دارند بهترین تصمیم‌ها را بگیرد. بر این اساس از وزرا و مشاورین حکومتی که از دیگر مؤلفه ساختار درونی قدرت هستند، مدد می گیرد. « در هر کاری که اعتماد بر مضا و نفاذ تو کرده ام آثار و نتایج آن چنین ظاهر گشته است. و هرکه زمام مهمات به وزیر ناصح سپارد هرگز دست ناکامی به دامن اقبال او نرسد و پای حوادث ساحت سعادت او نسپرد. » (همان، ۲۳۴)^۵

۶- وزرا، مشاورین و کارگزاران حکومتی

وزیر در اصطلاح اندیشه سیاسی کسی است که تمام امور داخلی دارالاسلام را اداره می کند اعم از نصب کارگزاران، رسیدگی به اموال و مالیاتها و بررسی وضعیت مردم و حقوق کارگزاران و نظارت بر اجرای کارها و ... بنابراین وزیر در واقع قائم مقام شاه است. نهاد وزارت از جمله نهادهای سیاسی است که عمر آن به درازای عمر شکل گیری دولت‌ها و اجتماعات می باشد. اداره کشور از اموری نیست که بتوان به تنهایی بدان رسیدگی کرد. پس پادشاه نیاز به افرادی داشت که او را در اداره امور یاری کرده و در صورت لزوم و در مواقع بحرانی سپر بلای او شوند. وزیر نماینده شاه محسوب می شد و صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو بستگی داشت. وظیفه دیوان وزارت، رسیدگی به اداره امور مملکت برای استقرار عدالت در جامعه و نیز تأمین امنیت و آسایش مردم است تا در پی آن به ثبات و دوام کشور یاری رساند. بنابراین از دیگر مؤلفه‌های ساختار درونی قدرت، وزرا و مشاورین حکومتی هستند که ضامن حفظ ساختار درونی قدرت اند. منشی در مقدمه کتاب از منصور عباسی نکاتی را از کسانی که بی ایشان کار ملک راست نتواند بود چنانچه تخت بی چهارپایه راست نیستند این چنین نقل می کند: « یکی از ایشان حاکمی که در امضای احکام شرع از طریق دیانت و قضیت امانت نگذرد و نکوهش مردمان او را از راه حق باز ندارد؛ دوم خلیفتی که انصاف مظلومان ضعیف از ظالمان قوی بستاند؛ سوم کافی ناصح که خراجها و حقوق بیت المال بوجه استقصا طلب کند و بر رعیت حملی روا ندارد که من از ظلم او بیزارم و آنچه انگشت بگزید و گفت: آه آه! گفتند: چهارم کیست یا امیرالمومنین؟ گفت: صاحب بریدی که اخبار درست و راست آنها کند و از حد صدق نگذرد.» (همان، ۲۱) موارد زیر را می توان در داستانهای یاد شده به عنوان صفات و ویژگی‌های وزرا در مقابل شاه و مملکت یاد کرد:

۴. ر. ک به از منشی صفحه ۱۹۹

۵. ر. ک به منشی صفحات ۶۷ و ۶۸ و ۱۱۶

(۱) **خردورزی و دوراندیشی:** از بهره‌گیری‌های شاه از وزیر در اداره امور مملکت یاری رساندن به او با صفتی همچون خرد و دوراندیشی است که نزدیکان و کارگزاران حکومتی باید به این صفت متّصف باشند، زیرا زمینه بسیاری از صفات دیگر از درایت وزرا و مشاورین حکومتی نشأت می‌گیرد. پادشاهان نیز در اصطلاح اطرافیان به میزان خرد آن‌ها باید توجه داشته باشند: «بر کافه خدم و حشم ملک واجب است که پادشاه را از مقدار رأی و خرد خود آگاه نمایند» مانند دمنه که می‌گوید: «بر درگاه ملک مقیم شده ام و آن را قبله حاجت و مقصد امید ساخته و منتظر می‌باشم که کاری افتد و من آن را به رأی و خرد کفایت کنم.» (همان، ۶۸) همچنین توانایی‌های وزرا را از دانایی و خردمندی آنان می‌توان دانست: «کلیله گفت: چگونه قربت و مکانت جویی نزدیک شیر؟ که تو خدمت ملوک نکرده‌ای و رسوم آن ندانی. دمنه گفت: چون مرد دانا و توانا باشد مباشرت کار بزرگ و حمل بار گران او را رنجور نگرداند، و صاحب همت روشن‌رایی را کسب کم نیاید، و عاقل را تنهایی و غربت زیان ندارد. (همان، ۶۴ و ۶۵)^۶ وزرا و مشاوران حکومتی بایستی در امور، بصیرت در سیاست داشته باشند، زیرا «روشن‌روشن بینی وزیر زمینه ساز تفکر جدید در حوزه سیاست و تدبیر و القای آن به پادشاه برای عملی‌سازی در حوزه عمل سیاسی است.» (فریدونی، ۱۲۷) رعایت تمامی جوانب از طریق بینش و اندیشه درست مملکت را به مسیری متعالی رهنمون می‌شود در حالی که خلاف آن جز خیانت و در قالب دشمن بودن چیز دیگری را نشان نمی‌دهد. «واجب است بر کافه خدم و حشم ملک که آنچه ایشان را فراز آید از نصیحت باز نمایند و مقدار دانش و فهم خویش معلوم رای پادشاه گردانند.» (همان، ۶۸)^۷ (۲) **دینداری:** وزرا و کارگزاران حکومتی باید دیانت را در کنار سیاست همزمان داشته باشند تا همانند پادشاه از همه توان خود برای اجرای عدالت و حقانیت نسبت به زیردستان، بهره‌گیرند. «ملک گفت: در سداد و امانت و راستی و دیانت تو (وزیر پنجم زاغان) شبهتی نتواند بود.» (همان، ۲۰۳) (۳) **نصیحت و خیرخواهی:** عامل پیروزی زاغان پس از شیشخون بومان و شکست آنها، خیرخواهی و مشاوره‌ای بود که وزیر پنجم زاغان به پادشاه داده بود و اینگونه ملک را به توصیف صفات زاغ به جنبش آورد. «ملک گفت: کفایت این مهم و برافتادن این خصمان به برکات رای و اشارت و میامن اخلاص و مناصحت تو بود.» (همان، ۲۳۴) بنابراین وزرا و مشاوران حکومتی باید به صفاتی چون خرد، حزم، زیرکی، خیرخواهی، دینداری، امین بودن و ... آراسته باشند تا در ابتدا بتوان به آنها اعتماد کرد و در پی آن در انجام امور از درستی انجام کار و سود رسانی آنها بهره‌گرفت تا پادشاه و وزیر منتخب او مورد سرزنش و طعنه قرار نگیرند. (۴) **متابعت و فرمانبرداری محض:** از دیگر وظایف وزرا و مشاوران حکومتی در قبال پادشاه، متابعت و فرمانبرداری محض از اوست. «که بندگان را از امثال فرمان چاره نباشد.» (همان، ۲۶)^۸ (۵) **یاری رساندن به شاه:** مادر شیر که از مشاوران حکومتی به شمار می‌آید از پلنگ می‌خواهد در این فقره بر شنیدن حرفهای دمنه به کلیله در ارتباط با شنزبه گواهی دهد و حقی را که نسبت به شاه در ازای انواع بزرگواریها و الطافی که در دربار بر گردن دارد ادا کند تا هم حق نعمت ادا کرده باشد و هم وظیفه خود را به عنوان یکی از نزدیکان شاه انجام داده باشد و هم یاری مظلوم (شنزبه) کرده باشد. «مادر شیر پلنگ را بخواند و گفت: انواع تربیت و ترشیح و ابواب کرامت و تقریب که ملک در حق تو فرموده ست و می‌فرماید مقرر است و آثار آن بر حال تو از درجات مشهور که می‌یابی ظاهر و دران به اطنابی و بسطی حاجت نتواند بود و آنگاه گفت: واجبست بر تو که حق نعمت او بگزاری و

^۶ ر. ک به منشی صفحه ۶۶

^۷ ر. ک به منشی صفحه ۹۹ و ۲۰۰

^۸ ر. ک به منشی صفحه ۱۰۸

خود را از عهده این شهادت بیرون آری و نیز نصرت مظلوم، و معونت او در ایضاح حجت در حال مرگ و زندگانی، اهل مروت فرض متوجه و قرض متعین شناسد.» (همان، ۱۵۵) ۶) سپر بلای پادشاه بودن: هر سختی و رنجی که پیش آید وزرا و مشاوران حکومتی باید برای آسایش و خشنودی شاه هر کاری لازم باشد انجام دهند تا او را در ناراحتی نینند، زیرا از وظایف وزیر یاری پادشاه در محنت‌ها و فدا کردن خود در برابر مشکلاتی است که برای پادشاه پیش آمده که این کار پیروزی و ثبات را برای مملکت در پی دارد. « پلنگ گفت: اگر مرا هزار جان باشد، فدای یک ساعته رضا و فراغ ملک دارم از حقوق نعمتهای او یکی نگزارده باشم و در احکام نیک بندگی خود را مقصر شناسم. من خود آن منزلت و محلّ کی دارم که خود را در معرض شکر آرم و ذکر عذر بر زبان رانم؟ و موجب تحرّز از این شهادت کمال بدگمانی و حزم ملک است، اکنون که بدین درجت رسید مصلحت ملک را فرو نگذارم و آنچه فرمان باشد بجای آرم.» (همان، ۱۵۶ و ۱۵۷) ۷) رفق و مدارا: از وظایف وزیر در انجام امور این است که مهربانی و نرمی را پیشه خود سازد زیرا به وسیله نرمخویی و خوشرفتاری، کارها به درستی و با موفقیت انجام می پذیرد، در نتیجه قوام و دوام پادشاهی را در پی دارد. « به رفق و مجاملت و مواسا و ملاطفت دست بکار کن که رسول به لطف کار پیچیده را به گزارد رساند، اگر عنفی در میان آرد از غرض بازماند، کارهای گشاده بندد. از آداب رسالت و رسوم سفارت آنست که سخن برحدت شمشیر رانده آید و از سر عزت ملک و نخوت پادشاهی گزارده شود، اما دریدن و دوختن در میان باشد. نیز هر سخن را که مطلع از تیزی اتفاق افتد مقطع به نرمی و لطف رساند. اگر مقطع فصلی به درشتی و خشونت رسیده باشد تشبیب دیگری از استمالت نهاده آید، تا قرار میان عنف و لطف و ترمّد و تودّد دست دهد.» (همان، ۲۰۴ و ۲۰۳) ۸) مشاوره با شاه: صفاتی که در زاغان وزیر بود پادشاه را به مشورت و بهره گیری از خرد آنها و ادار می کرد. « در میان زاغان پنج زاغ بود به فضیلت رای و مزیت عقل مذکور و به یمن ناصیت و اصابت تدبیر مشهور، زاغان در کارها اعتماد بر اشارت و مشاورت ایشان کردند. در حوادث به جانب ایشان مراجعت نمودندی و ملک رای ایشان را مبارک داشتی و در ابواب مصالح از سخن ایشان نگذشتی. » (همان، ۱۹۲) نمونه هایی از بهره گیری این روش‌ها در کلیله و دمنه به چشم می خورد که به عنوان راهکارهای عملی برای دسترسی به جایگاه رفیع تر گزینش شده اند. ۹) مطیع مطلق و نزدیکی جستن: « همت بر متابعت رای و هوای ایشان مقصور گرداندن و از تقبیح احوال و افعالشان پرهیز کردن.» (همان، ۶۶) ۱۰) تلاش و کوشش: «دمنه گفت: اصحاب سلطان و اسلاف ایشان همیشه این مراتب منظور نداشته اند، بل که بتدریج و ترتیب و جدّ و جهد آن درجات یافته اند، و من همان می جویم و از آن جهت می کوشم.» (همان، ۶۵) ۱۱) فرصت طلبی: « دمنه گفت: من می خواهم که در این فرصت خویشتن را بر شیر عرضه کنم، که تردّد و تحیر بدو راه یافتست، و او را به نصیحت من تفرّجی حاصل آید و بدین وسیلت قربتی و جاهی یابم. » (همان، ۶۴) ۱۲- داشتن نفس شریف: « دمنه گفت: مراتب میان اصحاب مروّت و ارباب همت مشترک و متنازع است. هر که نفس شریف دارد خویشتن را از محلّ وضع به منزلت رفیع می رساند، هر که را رای ضعیف و عقل سخیف است از درجت عالی به رتبت خامل گراید. (همان، ۶۳ و ۶۴)

۹. ر. ک به منشی ۱۰۷ و ۲۲۸

۱۰. ر. ک به منشی صفحه ۶۲ و ۶۳

۱۱. ر. ک به منشی صفحات ۲۲۹، ۶۷، ۶۵

گفتمان درونی قدرت

بحث ساختار درونی قدرت تنها مربوط به عملکردها نیست بلکه مربوط به زبان هم هست. در ساختار درونی قدرت از زبان خاصی استفاده می‌شود. استفاده از این زبان در رابطه با ارتباط شاه و درباریان است. برای مثال آنجایی که کلیده از دمنه می‌پرسد: «انگار به ملک نزدیک شدی به چه وسیلت منظور گردی و به کدام دالت به منزلتی رسی؟ دمنه گفت: اگر قربتی یابم و اخلاق او را بشناسم خدمت او را به اخلاص عقیدت پیش گیرم و همت بر متابعت رای و هوای او مقصور گردانم و از تقبیح احوال و افعال وی پرهیزم و چون کاری آغاز کند که به صواب نزدیک و به صلاح ملک مقرون باشد آن را در چشم و دل وی آراسته گردانم و در تقریر فواید و منافع آن مبالغت نمایم تا شادی او به متانت رای و رزانت عقل خویش بیفزاید و اگر در کاری خوض کند که عاقبت وخیم و خاتمت مکروه دارد و شرّ و مضرت و فساد و معرفت آن به ملک او بازگردد پس از تأمل و تدبّر، به رفق هر چه تمامتر و عبارت هر چه نرمتر و تواضعی در ادای آن هر چه شاملتر غور و غائله آن با او بگویم و از وخامت عاقبت آن او را بیگاهانم، چنانکه از دیگر خدمتگاران امثال آن نبیند.» (همان، ۶۶)

در اینجا زبان دمنه در مقابل شیر نشان دهنده این است که در بیان انتقادات به ملک نمی‌توان از زبان عامه سود جست، بلکه باید با ملک با تواضعی بسیار و با عبارات نرم و ... سخن گفت. در باب بوف و زاغ نیز هنگامی که وزیر پنجم زاغان مورد گزینش و مشورت قرار می‌گیرد ساختار نظام زبانی او در گفتگو با شاه تغییر می‌کند و در جواب شاه می‌گوید: « چون مرا در این مهم عزّ مشورت ارزانی داشت می‌خواهم بعضی جواب در جمع گویم و بعضی در خلا » (همان، ۱۹۷) که این نوع انتخاب نظام زبانی با توجه به نوع زبانی که می‌خواهد با شاه در خلوت سخن بگوید نشان از استفاده از ادای بیان خاص در زبان مورد گفتگو است که تنها شاه را مجرم دانستن با امور پنهانی مملکت موجب عدم افشای نقشه در نزد دیگران می‌شود زیرا فقط او و شاه از آن باخبرند. البته این زبان در برابر دشمن نیز به گونه ای بیان می‌شود که او به عنوان جاسوس، زمان گفتگو با آنها باید از کلمات خاصی استفاده کند. زیرا در بخش نظام زبانی در مقابل دشمن، گفتمان جاسوسی شاید پنهان‌ترین بخش نظام زبانی باشد بنابراین درباریان نسبت به شاه باید از ادای بیان خاصی در زبان ساختار درونی قدرت استفاده کنند.

ساختار بیرونی قدرت

همانطور که در مقدمه گفته شد در ساختار بیرونی ارتباطات شاه با حوزه خارج از دربار مورد بررسی قرار می‌گیرد در این حوزه عمدتاً دو گروه قرار می‌گیرند، مردم به عنوان رعیت و توده که شاه وظیفه حفاظت از آنها را به عهده دارد و دشمنان و مخالفان که شاه وظیفه سرکوبی آنها را به عهده دارد، زیرا در اندیشه سیاسی اسلام مخالفت با شاه به معنای مخالفت با اسلام و براندازی سرزمین اسلامی است.

(۱) مخالفان و دشمنان

یکی از مؤلفه های ساختار بیرونی قدرت، دشمنان و مخالفان هستند به طوری که آنان به نحوی در درون جامعه و یا در خارج از آن شکل یافته اند. از آنجایی که برای شناسایی دشمن فاکتورهایی برای تشخیص نیاز است، بنابراین در ابتدا باید زمینه های بوجود آورنده دشمن را بررسی کرد تا بتوان دانست دشمن کیست و چگونه بوجود می‌آید؟ در باب شیر و گاو آنجا که دمنه برای نزدیک ساختن خود به شیر و دست یابی به قدرت برتر به نزد شیر می‌رود و داستان انزوای شیر را در این مدت متوجه می‌شود برای روشن ساختن واقعیت امر از شیر رخصت می‌خواهد و با رضایت شیر، به نزد شنبه می‌رود، اما شیر در این فرصت می‌اندیشد که دمنه ممکن است جزو دشمنان او باشد و او ناشناخته دمنه را نزد شنبه فرستاده که این کار ممکن است عواقب وخیمی برای او و برای مملکت داشته باشد بنابراین پیش خود می‌گوید: «

این دمنه دوراندیش است و مدتی دراز بردرگاه من رنجور و مهجور بوده است. اگر در دل وی آزاری باقی است ناگاه خیانتی اندیشد و فتنه ای انگیزد. ممکن است که خصم را در قوت ذات و بسطت حال از من بیشتر یاود در صحبت و خدمت او رغبت نماید، و بدانچه واقف است از اسرار من او را بیگاهاند» (همان، ۷۲) سپس شیر به عنوان شاه مملکت، دشمنان، ناراضیان و منتقدان خود را به چند دسته تقسیم می کند و عوامل و علل بوجود آمدن مخالفان را چنین بر می شمارد:

دشمنان سیاسی: ۱) کسانی که از مقام خود عزل شده اند. « از عملی که مقلد آن بوده معزول گشته» (همان، صفحه ۷۱) ۲) شورشیان و هرج و مرج طلبان. « شریری معروف که به حرص و شره فتنه جوید و باعمال خیر کم گراید.» (همان، صفحه ۷۱) ۳) افرادی که ببینند، دشمنی که اعتمادی به او نیست و در زیان رساندن به پادشاه پیش دستی کرده، اما در مقام و منزلت، به جایگاهی می رسد که منفعت آن از خدمتگزار واقعی بیشتر است. « یا دشمنی در منزلت بر وی سبقت جسته و بدان رسیده، یا از روی دین و مروت، اهلیت اعتماد و امانت نداشته. » (همان، صفحه ۷۱) ۴) افراد مملکتی که به خارج، پناهنده شده مورد مرحمت و پشتیبانی قرار گرفته اند. (پناهندگی سیاسی) « به دشمن سلطان التجا ساخته و در آن قبول دیده » (همان، صفحه ۷۲) ۵) افرادی که با وجود آرامش و آسایش در مملکت نتوانند به اهداف خود برسند و فقط در صورتی می توانند پیروز شوند که مملکت دچار هرج و مرج و آشوب باشد. (شورش های سیاسی) « در آنچه به ضرر پادشاه پیوندد خود را منفعتی صورت کرده » (همان، صفحه ۷۲)

دشمنان اقتصادی فقر و تنگدستی و وضعیت نامناسب اقتصادی، از عوامل نارضایتی است... ورشکستگان اقتصادی که مال و حرمت و ابروی خود را در راه تجارت و بازرگانی از دست داده اند از دشمنان سرسخت پادشاه، محسوب می شوند. « ۱) یا مبتلا بدوام مضرت و تنگی معیشت، ۲) یا آنچه داشته باشد از مال و حرمت بباد داده. » (همان، صفحه ۷۱)

دشمنان حقوقی و قضایی: ۱) کسانی که بدون گناه و جرم، به مدت طولانی در عقوبت و مجازات (در حبس و زندان و شکنجه) بوده اند. « هر که بر درگاه ملوک بی جرمی جفا دیده باشد و مدت رنج و امتحان او دراز گشته. » (همان، صفحه ۷۱) ۲) گروه تبهکاران و خاطیان و مجرمان که باید مثل هم مجازات شوند اما یکی در میانه به اشتباه بیش از سایرین و هم ردیفان خود، عقوبت شده باشد (یعنی عدم تشخیص درست قاضیان و عدم اجرای عدالت و نقص قوه قضایی مملکت) « صاحب جرمی که یاران او لذت عفو دیده باشند و او تلخی عقوبت چشیده، یا در گوشمال شریک بوده باشند در حق او زیادت مبالغتی رفته. » (همان، صفحه ۷۱) ۳) گروهی که برای انجام کار نیک، پاداش و صلح و انعام دریافت می کنند اما یکی در این میانه به غفلت از دیگران کمتر بهره می برد. « یا در میان اکفا خدمتی پسندیده کرده و یاران در احسان و ثمرت بر وی ترجیح یافته. » (همان، صفحه ۷۱) پس از شناسایی دشمنان، این کتاب عملکرد شاه را در برابر آنان تبیین می کند.

موضع گیری های مختلف در مقابله با دشمن

۱) **سنجش تمامی جوانب در شناخت دشمن و یافتن بهترین روش برخورد با او:** توجه به تمامی عناصر در شناسایی دشمن و کوچک نشمردن و ضعیف ندانستن او تنها با روشن بینی و جسارت و شجاعت ممکن است و مورد اعتماد نبودن او در شرایط مختلف از مواردی است که قابل توجه می باشد. « دشمن ضعیف را خوار نشاید داشت که اگر از قوت و زور درماند به حیلت و مکر فتنه انگیزد و هر که دشمن را خوار دارد و از غایت محاربت غافل باشد

پشیمان گردد.» (همان، ۱۱۰)^{۱۲} بنابراین باید دشمن را با توجه به جایگاهی که در آن قرار دارد کاملاً شناخت. زیرا اگر توان رویارویی فیزیکی با او نباشد باید از مکر و حيله مدد یافت تا بر او غلبه کرد. «با دشمن غالب توانا جز به مکر دست نتوان یافت.» (همان، ۱۱۹)^{۱۳} اما در موقعیت‌هایی باید دشمن را امان داد البته در صورت شناسایی تمامی شرایط که او را شایسته این امان خواهی دانست. برای مثال در موقعیتی که او بدون هیچگونه سلاح مبارزه باشد، بخشش صاحبان قدرت در این شرایط کاملاً عاقلانه است. «دشمن مستضعف بی عدد و عدت اهل بر و رحمت باشد، عاقلان دست گرفتن چنین کس به انگشت پای جویند و مکارم اوصاف خود را به اظهار عفو و احسان فراجهانیان نمایند. زینهارى هراسان را امان باید داد، که اهلیت آن او را ثابت و متعین باشد. و بعضی کارها مردم را بر دشمن مهربان کند.» (همان، ۲۱۳) در نحوه برخورد با دشمنان مملکت، در ارتکاب به عملی که انجام داده اند، در ابتدا باید به قضاوت درست از عمل آنها دست یافت و سپس درباره آنها نسبت به اعمالشان احکامی را صادر و اجرا نمود. «در احکام سیاست و شرایط انصاف و معدلت بی ایضاح بیئت و الزام حجت جایز نیست عزیمت را در اقامت حدود بامضا رسانیدن.» (همان، ۱۳۴) دمنه برای نابودی گاو و دسترسی به مقصود خود، او را در نزد شیر چنان دشمنی می نمایاند که حاضر است چهره ظاهری گاو را نیز طوری دیگر نشان دهد تا قضاوت شیر را نسبت به او تغییر دهد. «اگر بهتر نگریده شود خبث عقیدت او در طلعت کژ و صورت نازیباش مشاهدهت افتد، که تفاوت میان ملاحظت دوستان و نظرت دشمنان ظاهر است و پوشانیدن آن بر اهل تمیز متعذر.» (همان، ۹۹)

۲) جنگ: یکی از بازتاب‌های رویارویی متقابل با دشمن جنگ است که معمولاً با سه هدف انجام می‌گیرد: به نیت جهاد و دفاع از دین، جنگ با هدف فتنه‌انگیزی که به دلیل تعصب سرزمینی یا نسبی صورت می‌گیرد و دیگر آنکه جنگ به منظور راهزنی و چپاول اموال که با هدف تاراج اموال و چپاول املاک است. (فریدونی، ۱۳۸۲، ۱۳۵) که در هنگام جنگ فقط به موقعیتی که در آن قرار دارند فکر می‌کنند و به عاقبت و آینده توجهی ندارند، زیرا از اهدافی که در جنگ طراحی شده است نتایج حاصل می‌شود که منظور نظر آنها می‌باشد، بنابراین شاید قدرت طلبی یکی از آن اهداف باشد که به هر صورت ممکن می‌خواهند بدان دست یابند. «پادشاهان باید که روز جنگ و وقت نام و ننگ به عواقب کارها التفات نمایند و به هنگام نبرد مصالح جال و مال را بی‌خطر شمرند.» (همان، ۱۹۳) البته از آنجایی که مسائل زمینه ساز جنگ مانند حرص و طمع و منافع شخصی و ... سبب از بین بردن جان افراد می‌شود باید از مال برای رفع این مشکلات بهره گرفت تا جان غنیمت داشته شود و از بین نرود. «خردمندر خلق آنست که از جنگ بپرهیزد چون از آن مستغنی گردد و ضرورت نباشد، که در جنگ نفقه و مؤونت از نفس و جان باشد، در دیگر کارها از مال و متاع.» (همان، ۱۹۶) و خردمندان نباید به ابزار جنگی و تعداد جنگجویان شیفته شده و جنگ را روا بدانند هر چند به توانایی و مقاومت خود مطمئن باشند. «خردمند اگر چه به زور و قوت خویش ثقت تمام دارد تعرض عداوت و مناقشت جایز نشمرد و تکیه بر عدت و شوکت خویش روا نبیند. هرکه تریاک و انواع داروها بدست آرد به اعتماد آن بر زهر خوردن اقدام نماید.» (همان، ۲۱۰)

۳) صلح: یکی دیگر از تدبیرهایی که می‌توان در هنگام چیرگی دشمن از آن بهره برد اندیشه صلح است که در این شرایط هم از اتلاف نیروی انسانی جلوگیری می‌شود و هم آرامش و امنیت در میان زیردستان فراهم می‌شود، زیرا اگر جنگ جای صلح را بگیرد از خرد و دوراندیشی به دور است، بنابراین می‌توان با سپر ساختن مال در مقابل چنین وضعیتی از صلح جویی و دادن مالیات به طرف مقابل، نهایت منفعت را برد و به هدف خود دست یافت. «آن نیکوتر که

۱۲. ر. ک به منشی صفحات ۲۳۷، ۲۱۳، ۱۹۶

۱۳. ر. ک به منشی صفحه ۹۳ و ۱۹۵

جاسوسان فرستیم و منهیان متواتر گردانیم و تفحص حال دشمن بجای آریم و معلوم کنیم که ایشان را به مصالحت میلی هست، به خراج از ما خشنود شوند و ملاطفت ما را به قبول استقبال نمایند. اگر از این باب میسر تواند گشت و به وسع طاقت و قدر امکان در آن معنی رضا افتد، صلح قرار دهیم و خراجی التزام نماییم تا از بأس ایشان ایمن گردیم و بیارامیم. « (همان، ۱۹۳)

۴- فرار: از دیگر مواضعی که در واکنش به دشمن نشان داده می شود فرار از موقعیت فعلی و عدم رویارویی با دشمن است که به دلیل منافی که در ترک شرایط بوجود آمده نهفته است به هیچ وجه در ماندن و رویا رو شدن با دشمن در آن شرایط نمی توان دست یافت. بنابراین تلاش و تکیه بر قدرت، در جایی که میدان توانایی و خرد خالی است، از دوراندیشی به دور باشد. در باب بوف و زاغ به این مهم توجه شده است. « وداع وطن و رنج غربت به نزدیک من ستوده تر از آنکه حسب و نسب در من یزید کردن و دشمنی را که همیشه از ما کم بوده است تواضع نمودن. با آنچه اگر تکلفها واجب داریم و مؤونتها تحمل کنیم بدان راضی نگردند و در قلع و استیصال ما کوشند. « (همان، ۱۹۵) «چون کسی از مقاومت دشمن عاجز آمد به ترک اهل و مال و منشأ و مولد بباید گفت و روی بتافت، که جنگ کردن خطر بزرگست، خاصه پس از هزیمت، هرکه بی تأمل قدم دران نهاد برگذر سیل خواب گه کرده باشد و در تیزآب خشت زده، چه بر قوت خود تکیه کردن و به زور و شجاعت خویش فریفته شدن از حزم دور افتد، که شمشیر دو روی دارد. « (همان، ۱۹۲)

یکی از کارکردهای قدرت در مبارزه با دشمنان، مدیریت بر امور ناشناخته است که در چند محور: امور ناشناخته و نامنتظر، حزم و دور اندیشی و تدبیر، استفاده از ذهنیت رقیب، حفظ سلسله مراتب و ... تقسیم بندی می شود.^{۱۴} برای جلوگیری از اطاله کلام برای هر یک از این موارد به چند شاهد مثال از این کارکردها بسنده می کنیم. ورود شنزبه به مملکت رویکردی ناشناخته است که در واقع این مشکل، مشکل کلی جامعه است نه فقط مربوط به سلطنت. چرا که اگر این رویکرد ناشناخته (شنزبه)، شاه و سلطنت و حکومت را هدف قرار داده باشد دیگر قدرتی برای شیر باقی نمی ماند. کارکرد قدرت، شیر را ملزم می کند به کمک مشاور خود دمنه، در هر صورت قدرت خود را حفظ کند و با هر وسیله ای که شده رویکرد ناشناخته را کنترل کند. به نظر دمنه این رویکرد ناشناخته جذب، و در اختیار هیئت حاکمه قرار می گیرد. کارکرد قدرت به صورت تدبیر برای تثبیت قدرت که به وسیله مشاور سلطان انجام می شود می تواند عوامل ناشناخته را با جذب حداکثر استعدادها به خدمت سلطنت درآورد. « دمنه گفت: ملک، کار او را چندین وزن نهد و اگر فرماید بروم و او را بپارم تا ملک را بنده ای مطیع و چاکری فرمان بردار باشد. « (همان، ۷۳) حزم و دوراندیشی کارکردی از قدرت است که توسط آن می توان به کنترل و اصلاح شرایط در موقعیت های مختلف در ساماندهی امور مملکت و پادشاهی پرداخت. « از فرایض احکام جهان داری آنست که در تلافی خللها پیش از تمکن خصم و از تغلب دشمن مبادرت نموده شود و تدبیر کارها بر قضیت سیاست فرموده آید و به خداع و نفاق دشمن التفات نیفتد و عزیمت را به تقویت رای پیر و تأیید بخت جوان به امضا رسانیده شود چه مال بی تجارت و علم بی مذاکرت و ملک بی سیاست پای دار نباشد. « (همان، ۹۶)

^{۱۴} ر.ک به صفحه ۳ مقاله: صادقی، مریم، مدیریت سیاسی بر ناشناخته ها در کلیله و دمنه، فصلنامه پژوهشنامه ادبی دانشگاه آزاد تهران

۲) رعیت

«مردم» در متون گذشته از جمله کیلیه و دمنه نقش کمرنگی داشتند و در حوادث و تصمیمات مهم غایب اند و سهمی ندارند. کلمه ای که معمولاً معادل مردم به کار می رود واژه «رعایا» و «بندگان» است که کاربرد آن عموماً با وجه تحقیق‌آمیز همراه است. بنابراین رعیت در بیرون از ساختار قدرت قرار می گیرد، زیرا آنچه که پادشاه و رعیت را به هم متصل می کند در اصل فرمانبرداری خلاصه می شود. این بندگان در معاملات سیاسی نقشی ایفا نمی کنند به طوری که مهمترین انتظار حاکم از رعایای خود اطاعت محض است. همه افراد تابع و بنده پادشاه هستند و اوست که صلاح آنها را بهتر از خودشان می داند. مسئولیت سنتی پادشاه در برابر مردم برقراری امنیت، عدالت و از همه مهمتر حفظ سلسله مراتب نظام طبقاتی است. به عبارت بهتر رابطه حکومت و مردم، بر اساس رابطه شبان و رمه معنا می یابد. پادشاه از مردم محافظت می کند؛ اما نه به دلیل اهمیت و ارزش مردم؛ بلکه به دلیل سود و منفعتی که خود از آنها انتظار دارد. در حالی که «عامری فلسفه وجودی حاکمیت و شخص حاکم را توجه به مصالح مردم و حفظ منافع آنان می داند و راه اصلی تحقق این کارکرد حکومت را نیز، اقامه عدل و پرهیز از ظلم تلقی می کند.» (فریدونی، همان، ۹۹ و ۱۰۰) با توجه به اینکه رعیت در سلسله مراتب قدرت در درون نظام حکومتی از حامیان و همراهان سیاست های شاه هستند اما همانند دشمنان در ساختار بیرونی قدرت قرار دارند زیرا سیاستمداران از آنان جز برای سود جستن در بدست آوردن منافع و گسترش و حفظ قدرت، بهره ای نمی برند. البته همانطور که اشاره شد رعیت پروری از جمله مواردی بود که شاه در تثبیت و گسترش و حفظ قدرت خویش به آنها نیاز داشت و در قبال آنان وظایفی بر عهده داشت که در پایان متقابلاً به وظایف مردم در برابر شاه اشاره می شود.

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

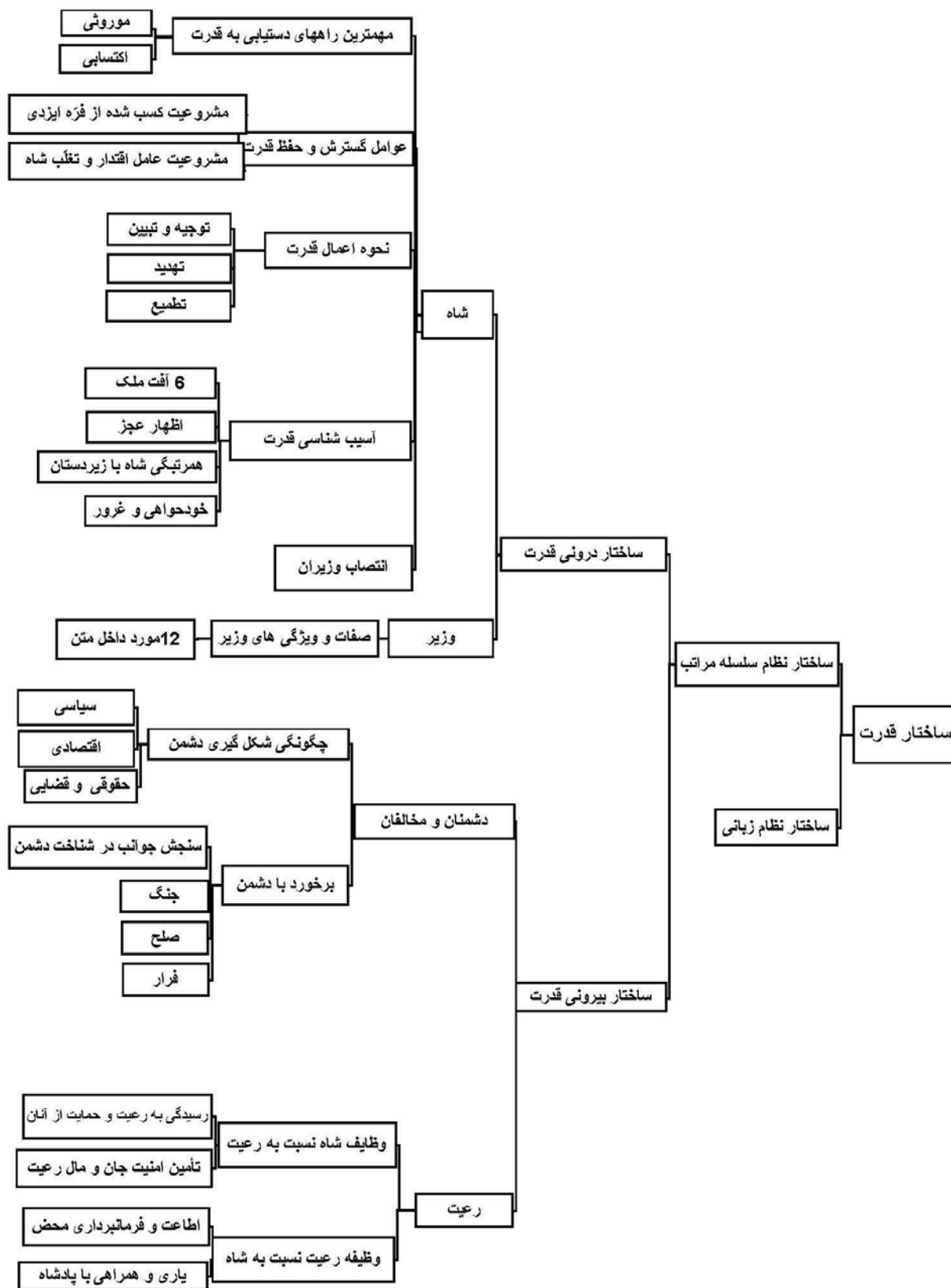
وظیفه پادشاه در مقابل رعیت:

پادشاه در ازای اطاعت محض رعیت، وظایفی در برابر آنها دارد. در کیلیه و دمنه به حقوق رعیت بر ملوک برای حفظ و ثبات ملک تأکید شده است. «از حقوق رعیت بر ملک آنست که هریک را بر مقدار مروّت و یک دلی و نصیحت به درجه ای رساند و به هوا در مراتب تقدیم و تأخیر نفرماید و کسانی را که در کارها غافل و از هنرها عاطل باشند بر کافیان هنرمند و داهیان خردمند ترجیح و تفضیل روا ندارد.» (همان، ۶۸) «الماوردی واجبات حاکم را بر می شمارد و در رأس آنها تنفیذ احکام، اقامه عدل، حفظ اموال مردم، جاری ساختن حدود، حفظ و تحصین شهرها و دفاع از آنها در برابر دشمنان و گرفتن اموال لازم از کسانی که قادرند و توزیع صدقات بر محتاجان را قرار می دهد.» (حلبی، همان، ۲۳۰) امروز هیچ پادشاه را در ضبط ممالک و حفظ آن اثر نیست که پیش حزم و عزم ملک میسر می گردد و در تربیت خدمتگاران و اصطناع مردمان چندین لطایف عواطف و بدایع عوارف بجای نتوان آورد که به تلقین دولت و هدایت رای ملک می فرماید و مثلاً نفس عزیز خود را فدای بندگان می دارد.» (همان، ۲۳۴) از دیگر وظایف شاه در حق رعیت، تأمین امنیت جان و مال و زندگی است. در صورت برقراری امنیت، دوام و ثبات ملک و همکاری و اطاعت مردم بیشتر می گردد. درباره عملکرد شاه در مقابل رعیت، «عامری نیز ضرورت خضوع و خشوع در برابر مردم، شناخت نیازهای آنها و رعایت منزلت و حفظ شأن رعیت را توصیه ای به سلاطین برای تدبیر در امور رعیت در نظر می گیرد.» (فریدونی، همان، ۱۱۹) «مهربان و بزرگان قصد زیردستان و اذنان در مذهب سیادت محظور شناسند و تا خصم بزرگوار قدر و کریم نباشد اظهار قوت و شوکت روا ندارند و بر هریک مقاومت فراخور حال او فرمایند. چه در معالی کفایت نزدیک اهل مروّت معتبر است.» (همان، ۷۲)

وظایف رعیت در مقابل شاه:

- اطاعت و فرمانبرداری محض: (مطاع مطلق): مردم در نظام تغلب نقش کمرنگی در حوادث و تصمیمات مهم دارند. « فرضیت طاعت ملوک را، که فواید دین و دنیا بدان باز بسته است، هم شناخته شود، و روشن گردد که هر که دین او پاکتر و عقیدت او صافی تر در بزرگ داشت جانب ملوک و تعظیم فرمانهای پادشاهان مبالغت زیادت واجب شمرد، و هوا و طاعت و اخلاص و مناصحت ایشان را از ارکان دین پندارد، و ظاهر و باطن در خدمت ایشان برابر دارد؛ و بی تردّد بیاید دانست که اگر کسی امام اعظم را خلافی اندیشد و اندک و بسیار خیانتی روا دارد که خلل آن به اطراف ولایت و نواحی مملکت او بازگردد در دنیا مذموم باشد و به آخرت مأخوذ، چه مضرت آن هم به احکام شریعت پیوندد و هم خواص و عوام امت در رنج و مشقت افتند.» (همان، ۶) « آن زاغان را ملکی بود که همه در فرمان و متابعت او بودند، و اوامر و نواهی او را در حل و عقد امثال نمودندی.» (همان، ۱۹۱) « جانها و نفسهای ما فدای ملک است.» (همان، ۱۰۸) « ملک ایشان شیری که همه در طاعت و متابعت او بودندی و در پناه حشمت و حریم سیادت او روزگار گذاشتندی.» (همان، ۳۱۲)

- یاری و همراهی با پادشاه: مردم باید زمانی که حکومت تقاضای همکاری در عرصه های مختلف می کند و به مردم نیازمند می شود با یاری خود حکومت را پاسخ دهند و وظیفه ای را که بر عهده شان است انجام داده تا منفعت این همکاری علاوه بر حکومت، به مردم نیز بازگردد. در کلیله و دمنه در باب « بازجست کار دمنه» آنجایی که با آمدن قضات و تشکیل دادگاه علنی برای محاکمه دمنه در حضور شیر و میان عام و خاص، وکیل قاضی رو به جماعت می کند و می گوید: « هر یکی از شما را از گناه او آنچه معلومست بیاید گفت برای سه فایده: اول آنکه در عدل معونت کردن و حجت حق گفتن در دین و مروّت موقعی بزرگ دارد، دوم آنکه بر اطلاق زجر کلی اصحاب ضلالت به گوشمال یکی از ارباب خیانت دست دهد، سوم آنکه مالش اصحاب مکر و فجور و قطع اسباب ایشان راحتی شامل و منفعتی شایع را متضمّن است.» (همان، ۱۴۵) نشان از حضور عموم مردم در دادگاه و ظاهراً تأثیر رأی مردم در تصمیم گیری نهایی است که از موارد نادری است که می توان بدان اشاره کرد. البته در کلیله و دمنه در مواردی سفارش به خیرخواهی و پند و اندرز از سوی زبردستان بر پادشاه شده است. « از حقوق پادشاهان بر خدمتگاران گزارد حق نعمت و تقریر ابواب مناصحت است، مشفق تر زبردستان اوست که در رسانیدن نصیحت مبالغت واجب بیند و به مراقبت جوانب مشغول نگردد.» (همان، ۹۴ و ۹۵)



فهرست منابع و مآخذ:

- ۱) پولادی، کمال. (۱۳۸۷)، *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام*، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- ۲) خاتمی، محمد. (۱۳۷۹) *آیین اندیشه در دام خودکامگی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات طرح نو.
- ۳) رضایی راد، محمد. (۱۳۸۹)، *مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات طرح نو.
- ۴) ریویر، کلود. (۱۳۸۶)، *انسان شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- ۵) غزالی، امام محمد. (۱۳۶۱)، *نصیحت الملوک*، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: نشر بابک.
- ۶) فروند، ژولین. (۱۳۸۴)، *سیاست چیست*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ اول، تهران: نشر آگه.
- ۷) فریدونی، علی. (۱۳۸۲)، *اندیشه سیاسی عامری*، چاپ اول، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- ۸) فیرحی، داود. (۱۳۸۱)، *قدرت، دانش، مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- ۹) قادری، حاتم. (۱۳۹۰)، *اندیشه های سیاسی در اسلام و ایران*، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۰) کدیور، محسن. (۱۳۷۷)، *نظریه های دولت در فقه شیعه*، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- ۱۱) گالبرایت، جان کنت. (۱۳۸۹) *آنا تومی قدرت*، ترجمه محبوبه مهاجر، چاپ سوم، تهران: انتشارات سروش.
- ۱۲) لمبتون، آن.کی.اس. (۱۳۸۹)، *دولت و حکومت در اسلام*، ترجمه محمد مهدی فقیهی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات شفیع.
- ۱۳) ماوردی، محمد بن حبیب. (۱۳۸۳)، *الاحکام السلطانیة (آیین حکمرانی)*، ترجمه و تحقیق حسین صابری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی و فناوری.
- ۱۴) منشی، ابوالمعالی نصرالله. (۱۳۸۲)، *کلیله و دمنه*، چاپ بیست و چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مقالات

- ۱) صیادقی، مریم. (۱۳۹۱)، «مقاله مدیریت سیاسی بر ناشناخته ها در کلیله و دمنه»، فصلنامه پژوهشنامه ادبی دانشگاه آزاد تهران مرکزی.